

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

شهناز نیکوروان
۱۴ مارچ ۲۰۱۸

زنان و مبارزه



فرمانده رامونا

در حالی که روژاوا به خون زنان و دختران مبارز کرد آغشته می شود و دهها زن و دختر در سراسر دنیا برای عدالت و آزادی و برابری مبارزه می کنند و کشورهای منطقه خاورمیانه به ویژه فلسطین، ترکیه و ایران با سیستمهای ارتجاعی قرون وسطائی زنان و دختران بسیاری را برای دستیابی به خواسته های اولیه زندگی انسانی به حبس و شکنجه محکوم می کنند ما ۸ مارچ دیگری را که سمبل مبارزه و مقاومت زنان کارگر می باشد برگزار می کنیم. در افریقا، امریکای لاتین، اروپا، آسیا و امریکا تاریخ شاهد مبارزه و جانبازی زنان بسیاری است که برای دستیابی به حقوق طبیعی خود و عدالت و صلح برای بشریت جنگیده اند. زنان در طول تاریخ پیشگامان واقعی مبارزه با ظلم و ستم و بر پائی دنیای عاری از جنگ و خشونت بوده اند و اغلب در شرایط دشوار مبارزه و زندگی با استقامت و حمایت خود از مبارزات بشر دوستانه و با همراهی معنوی و مادی نقشی اساسی در عرصه میدان مبارزه به عهده

گرفته اند. اکنون نیز می بینیم در منطقه خاورمیانه زنان مثل همیشه مشعل مبارزه علیه ظلم و ستم را در جای جای این سرزمین غرق در خون بر دوش خود حمل می کنند. زمانی که داعش این ضد بشری ترین تفکر ارتجاعی سوریه و عراق را مورد تاخت و تاز قرار می دهد این زنان و دختران روژاوا هستند که با جانفشانی و مبارزه بی امانشان روز را به شب تار برای این مرتجعان ضد انسان تبدیل می کنند و صدها زن و بچه اسیر را از چنگال اسارت و مرگ رها می کنند. در ایران نیز ما شاهد تلاش برای رهایی از شرایطی هستیم که ابتدائی ترین حقوق انسانی زنان مانند حق آزادی پوشش را از آنها سلب کرده هستیم ، دهها کشور و جبهه و شیوه متعدد مبارزه را می توان نام برد که زنان در آنجا دوش به دوش مردان برای عدالت و برابری انسانها مبارزه می کنند.

روز جهانی زن نه تنها یادآور مبارزه و ایستادگی زنان است بلکه این وظیفه را بر عهده ما گذاشته است تا ادامه دهنده راه زنانی باشیم که برای اهدافی انسانی و جهانی مبارزه و جنگیده اند.

بدون تردید زنان بسیاری را می توان نام برد که زندگی خود را وقف مبارزه با ظلم و ستم حاکم بر جامعه خویش نموده اند به عنوان نمونه به دو تن از این زنان در زیر اشاره می کنم.

دمیتیلای باریوس چانگورا

دمیتیلای رهبر اتحادیه، فمینیست، انقلابی و قهرمان ملی در سن ۷۴ سالگی در کوچابامبا (Cochabamba) درگذشت ، هر سال مراسم یادبود او در سراسر بولیوی برگزار می شود . او شهرت زیادی به عنوان همسر یک معدنچی که اعتصاب غذا در سال ۱۹۷۸ علیه دیکتاتوری جنرال هوگو بارینتوس را به راه انداخت و راهی برای بازگشت دموکراسی به بولیوی شد ، دارد.

دمیتیلای چانگورا:

"در ثروتمندترین معادن فقیرترین مردم زندگی می کنند. هنگامی که ادرار به زمین برسد، قبلاً به یخ تبدیل شده است. فقط افرادی که توانایی کار دارند حق مسکن و غذا را دارند. اگر یک کارگر در نتیجه حادثه کشته یا ناتوان شود، خانواده اش بی خانمان خواهد شد."

دمیتیلای در سال ۱۹۳۷ در بزرگترین منطقه تولید قلع بولیوی متولد شد. او دختر و همسر یک معدنچی بود. در سن ۱۰ سالگی مادرش را از دست داد و پنج خواهر کوچکترش و سپس هفت فرزند خود را در شرایط محرومیت و فقر بزرگ کرد. او دبیر کل سندیکای زنان خانه دار بود. او سرکوب شد، اما هرگز دست از مبارزه نکشید. او با زنان دیگر به این امید که ما این روزهای تلخ را تغییر می دهیم معدنچیان خود را سازماندهی کردند. اعتصاب غذای سال ۱۹۷۸، به عنوان نقطه عطفی در فروپاشی دیکتاتوری و تغییر مسیر تاریخ بولیوی، در تاریخ جنبش کارگری امریکای لاتین ثبت شده است .

فلیمان اسکوبار ، سناتور سابق و یکی از بنیانگذاران حزب جنبش به سوی سوسیالیسم (MAS) ، در مراسم یادبود دمیتیلای گفت: "دموکراسی که ما از سال ۱۹۸۲ در آن زندگی می کنیم، به لطف دمیتیلای است". رئیس جمهور او مورالس برای مرگ دمیتیلای سه روز عزاداری ملی اعلام کرد و دمیتیلای را به عنوان نامزد کنسول آند از افتخارات آند نامزد کرد، بالاترین مقامی که دولت می تواند به یک شهروند بولیوی اعطا کند .

زندگی دمیتیلای تصدیق تاریخ غم انگیز بولیوی از همدستی استثمار، سرکوب، استعمار و مردسالاری است، اما همچنین نمادی از قدرت مردم عادی برای اعتراض و تغییر است.

در دهه ۱۹۶۰، دومیتلا یک رهبر شگفت انگیز اتحادیه زنان معدنچی شد، سازماندهی خانواده‌های معدنچیان برای بهبود شرایط و خدمات و مبارزه علیه سرکوبگری دیکتاتوری جنرال هوگو بارینتوس با پشتیبانی CIA دولت رن بارینتوس (René Barrientos (69-1966) از اتحاد و مبارزه معدنچیان وحشت کرد و آنها را در شب سن جوان در حالی که جشن می گرفتند و می رقصیدند با هواپیما به رگبار گلوله بست، گلوله ها با آتش بازی San Juan مخلوط شد. سربازان با بی رحمی، مردان، زنان و کودکان را به قتل رساندند. دومیتلا دستگیر شد او باردار بود. به دلیل شکنجه، کودکش فوت کرد. او از کشتار خشونت آمیز ۱۹۶۷ "سان جوان" جان سالم به در برد، جایی که سربازان به روی معدنچیان و همسران و فرزندانشان آتش گشودند و شایعه کردند که معدنچیان با بخشی از چریک‌های جنگجوی چه گوارا در کوه‌های سانتا کروز در ارتباط هستند. پس از آن قتل عام، او زندانی و شکنجه شد، زخمها و جراحت‌های ناشی از این شکنجه ها تا پایان عمر مشکلات جسمی و بیماریهای مزمنی را برای او ایجاد کرد. زمان ادامه یافت و دیکتاتور دیگری روی کار آمد، هوگو بنزر (Hugo Bánzer (79-1971) دمیتلا در سال ۱۹۷۵ در مجمع بین المللی زنان در مکزیک شرکت کرد و صدای مبارزه معدنچیان زن و نماینده فعالان زن منتقد شد. سپس، باور نکردنی اتفاق افتاد: در سال ۱۹۷۸ دومیتلا، همراه با چهار زن دیگر، به پایتخت رفت و اعتصاب غذا را آغاز کرد. اعتصاب غذایی که توسط دومیتلا و چهار زن دیگر معدنچیان علیه دولت (دیکتاتوری که تحت حمایت ایالات متحده بود) آغاز شد، این اعتصاب روحیه یک ملت را به دست گرفت. این اعتصاب توجه مردم سراسر کشور بولیوی را به خود جلب کرد و به یک حمله ملی علیه دولت دیکتاتور تبدیل شد هزاران نفر در روز بیست و سوم به اعتصاب پیوستند، معترضان خواستار آزادی کارگران معدن زندانی و عفو برای رهبران اتحادیه های کارگری شدند، احیای معادن و همچنین انتخابات عمومی. مبارزه و اعتراض هزاران نفر دیکتاتوری را مجبور به پذیرش درخواست‌های جنبش کرد. بارریوس همچنین باعث شد توجه جهانیان به وضعیت کارگران معدن بولیوی جلب شود و از نقش مهم زنان در مبارزات سیاسی و کارگری حمایت کنند. بعد از ۲۳ روز دولت به درخواست‌های معترضان تن داد. اما بی عدالتی ادامه یافت.

او سال‌ها در تبعید زندگی کرد و در سال ۱۹۸۲ به بولیوی بازگشت، درست قبل از بازسازی ساختار عظیم نئولیبرالی که به تعطیلی معدن‌های دولتی و اخراج ۳۰ هزار معدنچی منتهی شد، معادنی که او سال‌های طولانی برای شکل دادن مبارزات کارگران آن سپری کرده بود. در سال‌های آخر عمر، او تمام هم و غم خود را برای توسعه یک مدرسه آموزشی سیار برای آموزشهای سیاسی به کارگران متمرکز کرد تا آگاهی سیاسی و تاریخی مردمی را به نسل‌های جدید در خانواده‌های معترضان و بومیان بولیوی، مردمان تهنی دست ساکن کوچبامبا منتقل شود. او درباره امیدش برای یک دنیای بهتر صحبت کرد. "مردم من قدرتم را به من داده اند آنها هرگز تسلیم نمی شوند."

همانطور که روزنامه کوچبامبا در سرمقاله لس تیمپوس می‌نویسد، "دومیتلا" در مرگ نیز مانند زندگی ستیزه گر بود. همانطور که الهام بخش دیگران بود، استقلال و روحیه انتقادی وی موجب ناراحتی بعضی از افراد شد. او در فقر ناشی از کاهش حقوق بازنشستگی و بدون بیمه درمانی و با یاری دوستان و رفقاء، از جمله برخی از مقامات دولتی سابق حزب MAS، درگذشت.

کتاب "بگذار سخن بگویم"، شرح زندگینامه مبارزات روزمره به عنوان یک مادر، کارگر، رهبر اتحادیه و فعال سیاسی، در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و به چندین زبان ترجمه شده است. در سال ۲۰۰۵، او برای جایزه صلح نوبل در فهرست "۱۰۰۰ زن برای صلح" نامزد شد.

زندگی دیمیتلا تمام امکانات و دشواری‌های بولیوی را نشان می‌دهد، اثربخشی مبارزه جمعی، نیاز مداوم به مقابله با استثمار، نابرابری و روابط قدرت دولتی در محل کار، خانه و حتی درون جنبش‌های مردمی سازمان یافته دارد. تجربه او به ما یادآوری می‌کند که چگونه مردم عادی می‌توانند مسیر تاریخ را تغییر دهند و میراثی است گرانبها برای مبارزان در سراسر جهان.



فرمانده رامونا

رامونا یک زن دهقان بود، موجودی شکننده که به یک انقلابی تبدیل شد و لگو و چراغی شد که به میلیون‌ها زن مکزیکی، به ویژه بومیان جیپاس امید بخشیده است.

گردشگرانی که از شهر قدیمی و مستعمره قدیمی سن کریستوبال د لاس کاساس بازدید می‌کنند، در بازار جیپاس با فروشندگان خیابانی صنایع دستی محلی دوره می‌شوند که عروسک رامونا را برای فروش ارائه می‌کنند. همیشه عروسک‌های پارچه‌ای با لباس زنان محلی بومی برای

فروش بوده اما عروسک فرمانده رامونا نمونه جدیدی است، زنی دهقان با یک بلوز سیاه و سفید با یک دستمال قرمز برای پنهان کردن صورتش که اسلحه‌ای بر دوش دارد یا کودکی در آغوش و یا هردو، اما رامونا همیشه سوار بر اسب محبوبتر است.



فرمانده رامونا، چریکی فعال از بومیان تتوزلی مکزیکی است. در سال ۱۹۵۹ در نزدیکی سن آندرس لوررینزر مکزیکی متولد شد. شاید بتوان گفت او معروف ترین زن در میان زنان ارتش آزادیبخش زاپاتیستا (EZLN) در جیپاس مکزیکی است. او یک فرد کوچک و عضو مایا بود، اما زمانی که فرمانده رامونا صحبت می‌کرد برجسته تر از همه جنگجویان چریک مرد بود. فرمانده رامونا در ۶ جنوری ۲۰۰۶، در سان کریستوبال مکزیکی به علت نارسائی کلیه درگذشت. نام واقعی فرمانده رامونا و جزئیات زندگی قبل از انقلاب او هنوز ناشناخته است. گرچه او از اهالی ایالات متحده آمریکا نبود، اما حوزه فعالیت فرمانده رامونا درگیری روابط ایالات متحده-مکزیک و سیاست‌های ایالات متحده بود، به خصوص پس از بسته شدن پیمان نفتا که موجب قیام زاپاتیستاها شد.

وقتی که مارکوس انقلابی همراه با سایر همزمانش شورش در جیپاس مکزیکی را در سال ۱۹۹۴ آغاز کرد، مستقیماً به او ملحق شد. آنها با هم گروه چریکی که ارتش آزادی ملی جیپاس (Zapatista EZLN) نامیده می‌شد را رهبری کردند. بالاترین سطح رهبری در ارتش زاپاتیستا، کمیته انقلابی بومیان (CCRI) مکزیکی است که مسوول سازماندهی جوامع و مناطق است. فرمانده رامونا عضو کمیته انقلابی بومیان بود. او رهبری شورش‌های شهر سن کریستوبال د لاس کاساس را به عهده داشت، مهمترین خواسته آنان به رسمیت شناختن حقوق بومی برای مردم جیپاس در زمانی بود که اعتراض به توافقنامه تجارت آزاد امریکای شمالی (NAFTA) هر روز گسترده تر می‌شد.



زنان نقش مهمی را در قیام زاپاتیست‌ها ایفاء کردند. این زنان بومی اغلب از طریق شوهران با گروه‌های چریکی در جنگل‌های چیپاس تشکیل شده بودند، آشنا شدند اما ارتباط آنان مسیر مستقلی را یافت. آنها خود با چریکها در ارتباط بودند و اغلب قبل از این که شوهرانشان مطلع شوند، آنها در ارتش چریکی وظایف و رتبه(درجه) داشتند EZLN. در ۱ جنوری ۱۹۹۴ در سیلورس (Silversternacht) با دهل و شیپور وارد صحنه شد. آنها چهار شهر عمده در جنوب مکزیک را به دست گرفتند، تصرف سربازخانه‌های نظامی آنها را نسبتاً شگفت زده کرد، زیرا بخش بزرگی از سربازان مست مست بودند. فرمانده رامونا همراه با دسته تحت فرمانش شهر سن کریستوبال د لاس کاساس را تصرف کردند. فرمانده عملیات نظامی به عهده آنا ماریا بود. پس از ۱۲ روز جنگ و درگیری که در آن حدود ۱۵۰ نفر جان خود را از دست دادند، شورش به طور مؤثر به پایان رسید، اما مارکوس، رامونا و زاپاتیست‌ها در جنگل لاکاندن به عنوان یک گروه لابی قوی و یک جنبش سیاسی بالقوه باقی ماندند.

در فبروری ۱۹۹۴ دولت مجبور به مذاکره شد و این رامونا بود که به عنوان نماینده برای اولین دور مذاکرات صلح با دولت مکزیک به کلیسای سان کریستوبال فرستاده شد. او به سبک مارکوس لباس پوشیده و صورتش را با کلاهی پوشانده بود که سر و صورتش را پنهان می‌کرد. رسانه‌ها او را "ریزه اندام" جنگجو نامیدند.

تا سال ۱۹۹۶، او از بیماری جدی کلیه رنج می‌برد و یک پیوند کلیه دریافت کرد. اما در اکتوبر همین سال، هرچند بیمار و ضعیف بود، با یک ممنوعیت دولت مخالفت کرد و در مکزیکوسیتی برای یک کنگره ملی بومی حضور یافت. دولت ادعا می‌کرد آماده است که EZLN را تحمل کند اما به شرطی که فعالیت نظامی نکند و از جنگل چیپاس خارج شود(ترک کند).

زمانی که او در مکزیکوسیتی برای کنگره بومیان حضور داشت هواداران زاپاتیست‌ها یک ارتش ۱۰۰ هزار نفری برای اطمینان و حمایت از همه جنبه‌های زندگی یک محافظ امنیتی در اطراف فرمانده تشکیل دادند تا اطمینان حاصل شود که او دستگیر نمی‌شود و به او از گلدان کنگره گل داده شد. بعد از آن، او برای جمعیت ۱۰۰ هزار نفری در میدان مرکزی گسترده مکزیکوسیتی سخنرانی کرد. او به آنها گفت: "دیگر بس است!" به آنها اشاره کرد و گفت که در

شهر سن آندرس د لاررینزر، نزدیکترین روستای خانه اش، بیمارستان هنوز وجود ندارد، و مردم بومی مجبور هستند تا برای درمان به مدت ۱۲ ساعت پیاده روی کنند.

اهداف ارتش رهائی بخش زاپاتیستها بر این اساس تعریف شده است:

ارتش چریکی تحت تأثیر جوامع بومی چیپاس، یک دیدگاه ایدئولوژیک منحصر به فرد برای خود تعریف کرده است. مارکسیست و ضد سرمایه داری، با جنبش آزادسازی بومی مخلوط شده است. آزادی ملی، مبارزه ضد استعماری و ضد سرمایه داری سه عنصر حیاتی بودند که بنیاد زاپاتیستها بر آن اساس شکل گرفت. اما این مبارزات باید با مبارزه زنان علیه ظلم و ستم اجتماعی و سیاسی در روستاهای بومی به منظور حمایت از کل جامعه ترکیب می‌شد. زنان بومی روستاهای مایا، مانند همسرانشان، کشاورزان کوچکی بودند که فقط می‌توانستند نیازهای اولیه شان را برای زنده ماندن تولید کنند. بسیاری از آنها با قرض و بدهی به اسارت مالکان زمین در آمده بودند.

رامونا پیش از قیام زاپاتیستها، یکی از فعالان حقوق زنان پیشرو بود. رامونا روستای خود را برای کار زود هنگام در شهر ترک کرد و می‌دانست که طرف دیگر ستم و استثمار شهری است. به عنوان نماینده زاپاتیستها، او از روستاهای بومی بازدید کرد و زنان را برای پیوستن به زاپاتیستها متقاعد کرد: "زنان در نهایت دریافتند که برای تغییر این وضعیت بد مشارکت آنها مهم است و راه دیگری برای رسیدن به عدالت وجود ندارد. منافع زنان در این راه است!" رامونا مبارزه جوامع بومی و زنان در داخل روستاها و خانواده‌ها را یکی کرد. در سال ۱۹۹۳، "قانون انقلابی زنان" زاپاتیستا نوشته شد. مفاد این قانون به شرح زیر است:

۱- زنان بدون توجه به نژاد، ریشه، رنگ یا وابستگی سیاسی حق دارند در راه مبارزه سیاسی به نحوی که بر اساس اراده و پتانسیل خود انتخاب می‌کنند، شرکت کنند.

۲- زنان حق دارند که کار کنند و دستمزد عادلانه ای داشته باشند.

۳- زنان حق دارند تصمیم بگیرند که چند فرزند داشته و چگونه آنها را بزرگ کنند.

۴- زنان حق دارند در امور اجتماعی مشارکت داشته و در صورت انتخاب آزادانه و دموکراتیک، پست‌های مسئولیتی را بپذیرند.

۵- زنان و فرزندان‌شان حق توجه خاص خود را به سلامت و تغذیه خود دارند.

۶- زنان حق تحصیل دارند.

۷- زنان حق دارند شریک زندگی خود را آزادانه انتخاب کنند و مجبور به ازدواج نباشند.

۸- هیچ زنی نباید مورد ضرب و شتم جسمی توسط خویشاوندان یا غریبه‌ها قرار گیرد. تجاوز یا اقدام به تجاوز شدیداً مجازات می‌شود.

۹- زنان می‌توانند در سازمان ارتش و در ارتش مسلح، موقعیت‌های رهبری را حفظ کنند.

۱۰- تمام حقوق و تعهدات مندرج در قوانین و مقررات انقلاب بر زنان اعمال می‌شوند.

در مارچ ۱۹۹۷ فرمانده رامونا به مناسبت روز جهانی زن پیامی به دانشجویان دانشگاه مکزیکو سیتی فرستاد. در این پیام چنین آمده است:

دانشجویان همراه و همراهان:

"روز ۸ مارچ روز بین المللی زن جشن گرفته شد. برای ارتش آزادیبخش زاپاتیستا مبارزه زنان بسیار مهم است. نه تنها از طریق سلاح، بلکه از طریق سازماندهی سیاسی جامعه. امید ما این است که یک روز وضعیت ما تغییر کند، تا با زنان با احترام، عدالت و کرامت برخورد شود.

در ۱ جنوری ۱۹۹۴ زنان زاپاتیست گفتند که ما حق تصمیم گیری بر تعداد کودکانی را که می‌خواهیم و می‌توانیم مراقبت کنیم، داریم؛ ما حق داریم که در مسائل جامعه خود شرکت کنیم و مسؤولیت داشته باشیم؛ ما حق انتخاب همسر داریم، نه این که مجبور به ازدواج شویم؛ هیچ‌کدام از ما را نمی‌توان مورد ضرب و شتم قرار داد یا به طور فیزیکی تهدید کرد، تجاوز یا قصد به تجاوز توسط خانواده یا غریبه‌ها مجازات می‌شود.

شما وضعیت کشاورزان را می‌دانید، بی‌عدالتی و جنایاتی که بر زنان بومی که در کشور ما زندگی می‌کنند حاکم است. هر روز که دولت دیکتاتور با توجه به سیاست‌هایش به حمایت از ثروتمندان ادامه می‌دهد، این وضعیت سخت تر می‌شود. ما زنان، قربانیان فقدان آموزش و پرورش، بیکاری، خشونت روزانه، همچنین در وضعیت سلامتی بسیار بدی هستیم.

به همین دلیل است که ما برای خودمختاری پائوبوس (دهکده) سرخ پوستان تلاش می‌کنیم. ما می‌خواهیم کنترل زندگیمان در دستان خودمان باشد و بیشتر از این رنج نبریم. میلیون‌ها نفر از مسیحیان، مردان، زنان و کودکان از ۵۰۰ سال پیش فدا شده‌اند. میلیون‌ها نفر از اجداد ما با خشونت اسلحه‌کشته یا بدبخت شدند. چند نفر از چیاپاس، گارو، هیدالگو، پوبلا، سونورا، چیواخوا، وراکروز، برای قدرت پول قربانی شده‌اند؟

در ۱ جنوری ۱۹۹۴ ما فریاد زدیم: کافی است این همه! و از آن به بعد، ما سرخپوستان (بومیان) مکزیکی سر خود را مانند اردک زیر آب نمی‌کنیم، با سر برافراشته جلو را می‌بینیم و دولت را به زیر می‌کشیم.

چرا که ما شایستگی داریم و او ندارد. از آنجا که ما مکزیکی را برای همه می‌خواهیم و آنها مکزیکی را فقط برای عده کمی می‌خواهند. از آنجا که ما می‌خواهیم در صلح زندگی کنیم، در حالی که برای آنها بهترین سرخپوستان، سرخپوستان مرده هستند. ما سرخپوستان مکزیکی می‌دانیم که چگونه باید مقاومت کرد، ما نمی‌خواهیم اجازه دهیم که به فداکاری‌های مان ادامه دهیم. ما در کنار خود عدالت، دلیل و تاریخ داریم. ما برنده خواهیم شد و می‌خواهیم مکزیکی را با همه شما آماده کنیم."

فرمانده رامونا در سال ۲۰۰۶ در اثر تومور گردنه (کلیه) در مسیر بازگشت به سان کریستوبال فوت کرد، شهری که دوازده سال پیش با ارتش خود گرفته بود.

منابع:

<http://almalopez.com/projects/ChicanasLatinas/ramonacomandante1.html>

<http://linkswende.org/comandante-ramona/>

http://www.struggle.ws/mexico/ezln/1997/romana_at_uni_mar.html